

## Original Article

### A Lexical Study of *Diwan-e Zulfaqar Sharwani*

Ahmad Behnami<sup>1</sup>, Kaveh Bayani<sup>2</sup>

#### 1. Introduction

*Diwan-e Zulfaqar Sharwani* demands special attention and research from various perspectives, due to its antiquity as well as the remarkable mastery of its author in poetic devices. However, it has not yet received serious examination in literary studies, evidently because there has been no printed version available. Among its many remarkable features is the inclusion of some rare words that cannot be found in other Persian manuscripts, or have not been listed in common Persian dictionaries, or if listed, are presented with no reliable evidence. The authors of this article aim to investigate these unexplored words.

#### 2. Literature Review

In 1934, a facsimile edition of *Diwan-e Zulfaqar Sharwani* was published in London by Edward Edwards. This collection has not been extensively studied in literary and linguistic research, since there has not been any letterpress printed edition of it, and even the facsimile version had not been easily accessible until very recently. Published articles about Zulfaqar Sharwani include an entry under his name in the *Encyclopedia of the World of Islam* (Moravveji, 2019) and “Majd-i Hamgar’s Name in *Diwan-e Zulfaqar Sharwani*” (Safari Aqqaleh, 2008). In the article “Thematisation with Some Jewels in the Poetry of Azerbaijani Style” (Radfar and Esmaeili Tazekandi, 2011), the poetry of Zulfaqar Sharwani is examined from this thematic perspective. Additionally, Idgah Torghabei references some verses of Zulfaqar Sharwani in some of his works, such as the article “Pronunciation of Several Words in the *Shahnameh*” (2011).

#### 3. Methodology

This article utilized library research methods. Having examined *Diwan-e Zulfaqar Sharwani*, words that were either absent or listed without evidence in the *Dehkhoda Dictionary* were identified and subsequently searched in available text corpora such as the Academy of Persian Language and Literature, Ganjoor and Noormagz websites, and Noor Digital Library to find reliable explanations for their meanings.

#### 4. Discussion

The *Diwan-e Zulfaqar Sharwani* is estimated to contain slightly more than ten thousand couplets. Most of Zulfaqar's poetry is in the form of qasida, demonstrating the author's mastery of composition; there are also numerous quatrains and ghazals in his collection. Zulfaqar extensively employs poetic imagery constructed with musical terms and concepts, indicating that he had a deeper understanding of music than a typical superficial acquaintance. Furthermore, the names of Iranian kings and pahlavans (champions) frequently appear throughout the work. Moreover, astronomical and astrological terminology plays a significant role in the poet's imagery,

1. Assistant Professor, Lexicography Department, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran; email of the corresponding author: ahmad.behnami@apll.ir

 ORCID: [0000-0002-0903-6566](https://orcid.org/0000-0002-0903-6566)

2. MA in Ancient Languages, University of Tehran, Tehran, Iran; email: bayanikaveh1987@gmail.com

 ORCID: [0009-0006-5528-9122](https://orcid.org/0009-0006-5528-9122)

 [10.48308/jhlt.2024.234310.1282](https://doi.org/10.48308/jhlt.2024.234310.1282)



suggesting his profound knowledge of these fields and possible education during his youth. His *Diwan* and poems also reveal the substantial influence of ancient pharmacology and medicine. Furthermore, Zulfaqar Sharwani also refers to numerous poets and writers preceding him such as Anwari, Azraqi, Am'aq, Sabir Termedhi, Onsoni, Al-Ma'arri, Al-Farazdaq, Athir, and Falaki, and also mentions the works of people like Ibn Sina. He also speaks of Ferdowsi with great respect, acknowledging his influence on himself and considering him a mentor, believing Ferdowsi's soul to be resting in eternal peace.

In *Diwan-e Zulfaqar Sharwani*, we encounter both simple and complex words that are not found in other texts and are not recorded in dictionaries. A number of these words may be considered dialectal variants which were not used in formal Persian; however, some of these words may have entered the *Diwan* due to the influence of the scribe's dialect rather than the poet's. A few examples of these rare words include *âxora* (آخوره), *angâm* (انگام), *êlvâra* (ایلواره), *târâ* (تارا), and *dastvenjan* (دستونجن).

## 5. Conclusion

*Diwan-e Zulfaqar Sharwani*, an eloquent poet of the seventh century, is a comprehensive collection that, in addition to its literary and historical values, contains many rare and unique words. This article lists some of these words, emphasizing the necessity for *Diwan-e Zulfaqar Sharwani* to be printed with a critical and scholarly perspective, serving as a source of vocabulary for literary corpora.

## 6. Acknowledgments

The authors express their utmost gratitude to Professor Ali Ashraf Sadeghi and other honorable members and officials at the Academy of Persian Language and Literature for providing access to most of the resources used in this article, without which this research could not have been possible.

**Keywords:** Zulfaqar Sharwani, Persian poetry in the seventh century (AH), lexicography, word study, ode (qasida)

# دوفصلنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۷، شماره ۱، (پیاپی ۸۸ / ۱) بهار و تابستان ۱۴۰۳

مقاله علمی - پژوهشی

صفحه ۵۳ تا ۷۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۸

## پژوهشی در واژه‌های دیوان ذوالفقار شروانی

احمد بهنامی<sup>۱</sup>، کاوه بیانی<sup>۲</sup>

### چکیده

سید قوام‌الدین حسین بن صدرالدین علی معروف به ذوالفقار شروانی (د: ۵۶۸۹.ق.ه) و متخلص به ذوالفقار و قوام از شاعران فصیح فارسی‌گو و از مادحان خوارزمشاهیان و اتابکان لر و قراختانیان کرمان است. با وجود اینکه وی از شاعران توانا و دانشمند ادب فارسی به شمار می‌رود، پژوهشگران چندان به آثار وی توجهی نشان نداده‌اند چرا که تا امروز جایی حروفی از دیوان وی در دسترس نیست و چاپ عکسی نسخه دیوان وی تنها یک بار در ۱۹۳۴ م. منتشر شده است. با بررسی دیوان وی درمی‌یابیم که تعداد قابل توجهی واژه بسیط یا بسیط‌گونه که در فرهنگ‌های رایج فارسی مدخل نشده است و یا شواهد چندان در متون فارسی ندارد در اشعار وی به کار رفته است. وجود این لغات در دیوان ذوالفقار شروانی می‌تواند ناشی از گویش ذوالفقار شروانی باشد. پژوهش حاضر که از روش کتابخانه‌ای بهره برده است کوششی است برای خوانش صحیح دیوان ذوالفقار شروانی و بحث درباره لغات نادر اشعار وی. در این پژوهش با مراجعه به پیکره‌های زبانی و فرهنگ‌های متداول فارسی، درباره این لغات صحبت شده است تا راه برای افزودن این لغات و شواهد به فرهنگ‌های فارسی و نیز تصحیح انتقادی و شرح این دیوان در آینده هموار شود. همچنین نویسندگان مقاله حاضر با بررسی دقیق دیوان ذوالفقار شروانی، نکاتی را درباره زندگی وی یافته‌اند که از دید تذکره‌نویسان و پژوهشگران پیشین پنهان مانده است.

**کلیدواژه‌ها:** ذوالفقار شروانی، شعر فارسی در سده هفتم، واژه‌پژوهی، فرهنگ‌نویسی، قصیده

### ۱. بیان مسئله

دیوان ذوالفقار شروانی به دلیل کهن بودن، و نیز هنرمندی وی در صنایع لفظی، از هر نظر جای پژوهش دارد ولی به دلیل اینکه اکنون هیچ چاپ حروفی از آن در دسترس نیست، در پژوهش‌های ادبی چندان به آن توجهی نشده است. از جمله ویژگی‌های مهم اشعار وی، اشتغال آن بر برخی از واژه‌های نادر است. برخی از این واژه‌ها در هیچ متن فارسی دیگری نیامده است و برخی دیگر در فرهنگ‌های رایج فارسی مدخل نشده است و یا بدون شاهد آمده است.

### ۲. روش پژوهش

این پژوهش به روش کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است. با بررسی دیوان ذوالفقار شروانی، آن دسته از واژه‌ها که در لغت‌نامه دهخدا بدون شاهد آمده بود یا به کلی مدخل نشده بود شناسایی شد و سپس در پیکره‌های موجود یعنی پیکره فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، وبگاه گنجور، وبگاه نورمگز و وبگاه کتابخانه دیجیتال نور جست‌وجو شد و درباره معنی این واژه‌ها توضیحاتی داده شد.

ahmad.behnami@apll.ir

ORCID: 0000-0002-0903-6566

bayanikaveh1987@gmail.com

ORCID: 0009-0006-5528-9122

doi: 10.48308/hitt.2024.234310.1282

۱. استادیار گروه فرهنگ‌نویسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

### ۳. پیشینه پژوهش

در سال ۱۹۳۴م. نسخه دیوان ذوالفقار شروانی به صورت فاکسیمیل به کوشش ادوارد ادواردز در لندن به چاپ رسید. به دلیل در دسترس نبودن چاپی حرفی از دیوان ذوالفقار شروانی، این دیوان در پژوهش‌های ادبی و زبانی چندان مورد توجه نبوده است و همان چاپ فاکسیمیل نیز تا چندی پیش بسیار نایاب بود. از مقالات منتشر شده درباره ذوالفقار شروانی می‌توان به مدخل «ذوالفقار شروانی» در دانشنامه جهان اسلام (مروجی، ۱۳۹۸)، «نام مجد همگر در دیوان ذوالفقار شروانی» (صفری آق قلعه، ۱۳۸۷) اشاره کرد. در مقاله «مضمون‌سازی با برخی احجار کریمه در شعر شاعران سبک آذربایجانی» (رادفر و اسمعیلی تازه‌کندی، ۱۳۹۰) اشعار ذوالفقار شروانی از این منظر مورد پژوهش قرار گرفته است. عیدگاه طریقه‌ای نیز در برخی از آثار خود از جمله مقاله «تلفظ چند واژه در شاهنامه» (۱۳۹۷) از بعضی از ابیات ذوالفقار شروانی به عنوان شاهد گفته‌های خود استفاده کرده است.

### ۴. درباره ذوالفقار شروانی

#### ۱-۴. زندگی ذوالفقار شروانی

ذوالفقار شروانی، شاعر قصیده‌سرای قرن هفتم است. نام کامل او سیدقوام‌الدین حسین بن صدرالدین علی شروانی است (آذر بیگدلی، ۱۳۴۰: ۱۹۵). وی در اشعار خود اکثراً «ذوالفقار» (ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۱۷؛ ۱۹؛ ۲۱؛ ۲۳؛ ۷۶ و...) و گاهی نیز «قوام» (همان: ۴۹؛ ۵۲) و «قوامی» (همان: ۴۶) تخلص کرده است.

وی از مادحان سلطان محمد خوارزمشاه بوده است. ذوالفقار شروانی همچنین از مداحان اتابک یوسف‌شاه لر (حکو: ۶۷۲-۶۸۸) بود (آذر بیگدلی، ۱۳۴۰: ۱۹۵) و بعدها به دربار قراختائیان کرمان پیوست. ذوالفقار در ۶۸۹ درگذشت و در مقبره الشعرا کوی سرخاب در تبریز دفن شد (آذر بیگدلی، ۱۳۴۰: ۱۹۶) تاریخ‌هایی نظیر ۵۶۷۹ق. که در تاریخ مرگ او آورده‌اند درست نیست چراکه در دیوان خود به سال ۶۸۳ اشاره دارد (ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۸۶). برخی از ممدوحین او عبارت‌اند از جلال‌الدین ابوالمظفر سیورغتمش (برای نمونه نک: ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۳، ۵)، صفوة‌الدین پادشاه خاتون و سلطان مظفرالدین محمدشاه از سلسله قراختائیان کرمان، رکن‌الدین مسعود (برای نمونه نک: همان: ۷۰) وزیر وی به نام شرف‌الدین علی (نک: همان: ۷۳) و وزیر دیگر به نام کمال‌الدین جعفر (همان: ۸۱) جلال‌الدین محمد از آل گلستانه (همان: ۸۳)، صدرالدین خالد ابهری (همان: ۵۹) و همچنین برای عماد‌الدین میرعلی از آل گلستانه (همان: ۱۳۵) و عصمة‌الدین خاتون مرثیه دارد (نک: همان: ۲۷۳).

وی در غزلیات خود را «قوام شروانی» خوانده است (همان: ۴۴۴؛ ۴۴۷؛ ۴۴۸). در دیوان وی همچنین نکاتی درباره زندگی وی می‌توان یافت که در تحقیقات پیشینان ناگفته مانده است از جمله اقامت طولانی مدت وی در شوشتر (دست‌کم ده سال) که در آن زمان در قلمروی اتابکان لر بزرگ بوده است، چنان‌که در قطعه‌ای در حسب حال خود می‌گوید:

به معنی شمعِ جمعم لیکن از غبن ز ساعد بر کنم هر لحظه گازی  
بود ده سال تا از اهل ششتر نداد [کنه صحیح: نلرم] مت ر باشد پیزی

(همان: ۴۰۱)

در جایی دیگر خطاب به ممدوح خود «محبی‌الدین» می‌گوید:

خدایا چو تو دیده روزگاری یکی سوی این کمترین بنده بنگر

بلی نیک دانم که رای تو داند که من چونم از غربت و فاقه مضطر  
 چو برگ اقامت ندارم ضروری دگرباره عازم شدم سوی ششتر

(همان: ۳۲۷)

چنان‌که پیداست در ابیات بالا گفته است طاقب «غربت» و «فاقه» ندارد، لذا می‌خواهد به شوشتر بازگردد. پیداست «شوشتر» برای وی غربت محسوب نمی‌شده است و «وطن» محسوب می‌شده است. در جای دیگری از دیوان خود، با «ششتری» که نام دیبایی مرغوب بوده است ایهام تناسب ساخته است و به صراحت خود را «قوام ششتری» خوانده است:

بوقلمون نظم را داد طراز شکرین بهر نسج مدحت طبع قوام ششتری

(همان: ۵۲)

از آنجا که برای بسیاری از شهرهایی که در آنجا بوده است هجوی دارد ولی درباره شوشتر مطلقاً چیزی در دیوان او دیده نشد<sup>۱</sup> نیز می‌توان پی برد به شوشتر دل بستگی ای داشته است. دو احتمال در اینجا مطرح می‌شود: ۱. ذوالفقار شروانی سالیان بسیار دراز در شوشتر ساکن بوده است و آنجا به نوعی وطن وی شده بوده است ۲. اما این را هم می‌توان احتمال داد که شاعری به نام «قوام ششتری» وجود داشته است و مقداری از اشعار وی در دیوان ذوالفقار شروانی وارد شده است.

در یکی از قصاید خود، درباره خود اطلاعاتی داده است، اینکه نژادش «از گهر پاک شبر و شبیر» است (همان: ۱۳۱) و علوم و فنونی را که در آن مهارت داشته است به تفصیل گفته است: در سرودن شعر عربی مهارت داشته است، در نثر و حکمت نیز مهارت داشته است. در کتابت، رمل، طب، وعظ، کیمیا، حکایت و تاریخ، نجوم، تأویل رؤیا، هیأت، بیان، معانی، عروض، موسیقی صاحب معلومات کامل بوده است (همان: ۱۳۲) و به شش زبان شعر می‌گفته است (همان).

#### ۴-۲. مختصری درباره اشعار ذوالفقار شروانی

مجموع ابیات دیوان ذوالفقار شروانی را می‌توان کمی بیش از ده‌هزار بیت تخمین زد. اغلب اشعار ذوالفقار در قالب قصیده سروده شده است و در سرودن ترکیب‌بند نیز از خود استادی نشان داده است و غزل‌ها و رباعیات فراوانی نیز در دیوان وی یافت می‌شود. در دیوان ذوالفقار شروانی، تصاویر شعری که با استفاده از اصطلاحات و مفاهیم موسیقی ساخته شده است، فراوان و چشمگیر است به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد آگاهی وی از موسیقی بیشتر از یک آگاهی سطحی بوده است (برای نمونه نک: همان: ۳، ۷، ۱۰، ۲۲، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۷۲، ۸۶). همچنین از شاهان و پهلوانان باستانی ایران بسیار یاد کرده است (برای نمونه نک: همان: ۳، ۵، ۹، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۵۸). دانش نجوم نیز نقش فراوانی در تصویرپردازی‌های وی دارد و آگاهی وی از اصطلاحات نجوم و کاربرد آن بیانگر تحصیلات احتمالی وی در این زمینه در دوره جوانی است (برای نمونه نک: همان: ۴، ۵، ۱۰، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۸۷). دانش دیگری که بر دیوان وی و اشعار وی تأثیری آشکارا داشته است، داروشناسی و پزشکی کهن است (برای نمونه نک: همان: ۷، ۱۲، ۱۸، ۲۷، ۸۵). ذوالفقار شروانی همچنین بارها به شاعران و نویسندگان پیش از خویش نظیر انوری، ازرقی، عمق، صابر ترمذی، عنصری، معزی، فرزندق، اثیر، فلکی اشاره کرده و نیز از آثار کسانی نظیر ابوعلی سینا یاد کرده است (برای نمونه نک: همان: ۲۹، ۱۵، ۴۶، ۴۷، ۵۵، ۳۴۸) همچنین از فردوسی با احترام تمام یاد کرده است و روان وی را در فردوس دانسته است (همان:

(۸۵).

وی در صنایع بدیعی و دانش بیان از خود مهارت زیادی نشان داده است، برای نمونه در صنعت‌های لَفّو نشر (همان: ۳)؛ مراعات نظیر (همان: ۳)؛ تشبیه مرکب (همان)؛ موازنه (همان: ۳)؛ تلمیح (همان: ۶)؛ ابهام تناسب (همان: ۷) کنایه (رمز) (همان: ۷) ارسال مثل (همان: ۸)؛ جناس تام (همان: ۶۶).

#### ۴-۳. نسخه کهن اشعار ذوالفقار شروانی

از دیوان ذوالفقار شروانی، تا کنون دو نسخه شناسایی شده است و همچنین در دست‌نویس‌های تذکره‌های تقی کاشی می‌توان شماری از ابیات او را یافت. نسخه کهن دیوان ذوالفقار شروانی (مورخ ۵۷۴۵ ه.ق.) که مبنای پژوهش حاضر است به شماره 9777 در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود و به سال ۱۹۳۴ م به صورت عکسی به کوشش ادوارد ادواردز در لندن به چاپ رسیده است، و این چاپ در حال حاضر تنها چاپ در دسترس از دیوان ذوالفقار شروانی است. کتابت این نسخه در روز پنجشنبه چهارم ذی‌قعدة سال ۵۷۴۵ ه.ق. بر دست «علی بن موسی بن حسن بن علی» به پایان رسیده است. در ترقیمه این نسخه از ذوالفقار شروانی با عناوین «ملک السّاده و الشعرا فریدالزمان نادره الدوران سبحان الوقت قوام‌الدین ذوالفقار شروانی المکنی بلسان القدس» یاد شده است. مجدول است. خط آن نسخ روشن و خوانای سده هشتم است. جمعاً ۴۶۵ صفحه است و در هر صفحه ۲۳ سطر دارد. برخی از خصایص رسم‌الخطی آن چنین است: «ی» را در آخر کلمات با گذاشتن دو نقطه در زیر آن متمایز ساخته است. به جای «آنکه» و «چنانکه»، «آنک» و «چنانک» نوشته است. علامت نکره را در کلماتی که مختوم به «ه» است با یاء ابتر آورده است: «خواجه (=خواج‌ای)». قاعده دال و ذال گاهی در آن رعایت شده است و گاهی نه. «را» ی نشانه مفعول را گاهی به مفعول چسبانده است: جانرا. حرف اضافه «به» را اغلب پیوسته نوشته است. «گ، چ» را «ک، ج» نوشته است. «ز» را به همین گونه با سه نقطه و «پ» را نیز در اکثر موارد با سه نقطه نوشته است. گاهی «ه» پایان کلمه را در حالت جمع، حذف نکرده است: «پرده‌گیان». نشانه اضافه «ی» را در کلمات مختوم به «ه» همواره با یاء ابتر آورده است و در کلمات مختوم به «و» گاهی یاء ابتر آورده است: «گیسوء او».

دیگر نسخه دیوان ذوالفقار شروانی، به شماره ۵۲۸۳ در کتابخانه ملک نگهداری می‌شود. کتابت این نسخه در تبریز و در سال ۱۲۲۶ ق انجام پذیرفته است و در واقع رونویسی از نسخه کهن دیوان ذوالفقار است، به جز اینکه اشتباهات آن از نسخه کهن دیوان بیشتر است.

#### ۵. واژه‌ها

در دیوان ذوالفقار شروانی لغات بسیط و مرکبی دیده می‌شود که بعضاً در متون دیگر شاهدهی ندارد و در فرهنگ‌ها نیز ضبط نشده است. برخی از این لغات می‌تواند لغات گویشی باشد که در فارسی رسمی به کار نمی‌رفته است. همچنین ممکن است برخی از این لغات به دلیل تأثیر گویش کاتب و نه شاعر، وارد دیوان ذوالفقار شروانی شده باشد. این لغات به ترتیب الفبایی عبارت است از:

#### ۵-۱. واژه‌های بسیط و بسیط‌گونه

##### آخره

واژه «آخره» گونه دیگر «آخور»، بارها در دیوان ذوالفقار شروانی به کار رفته است. در لغت‌نامه دهخدا با املا «آخوره» برای آن یک شاهد از عزالدین شروانی آمده است. در پیکره‌های موجود، شاهدهی جز در جغرافیای حافظ ابرو (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۲۱) برای لفظ «آخره/ آخوره» به این معنی از ابتدا تا سده دهم پیدا نشد. اما آیا نمی‌توان احتمال داد که بسیاری از «آخرها» که در متون فارسی آمده است برای نمونه در این شواهد:

«دو گاو میش زرین مرصع به جواهر، بر آخرهای سیمین بسته، و بدل گاه و علف جواهر و مروارید ریخته پیش ایشان» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸) «در این دیه چشمه آب نیکوی خوش دیدم که از سنگ بیرون می‌آمد و آنجا آخرها ساخته بودند و عمارت کرده.» (ناصر خسرو، ۱۳۵۶: ۳۴) می‌تواند «آخرها» باشد که کاتبان قدیم، به شیوه‌ای که رایج بوده است یکی از دو «ه» را نوشته‌اند؟

بادا کمین چراگه رخس معالیت این مرغزار خورم و این سبز آخره

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۶۳)

### اسفر

سفیدی که به سرخی زند. در لغت نامه دهخدا بدون شاهد آمده است و در متون فارسی تا سده دهم نیز تنها دو شاهد از سده‌های چهارم و هفتم دارد (بلعمی، ۱۳۸۰: ۹۲۳/۲؛ زنگی بخاری، ۱۳۷۴: ۱۳۱)

زیر این آخره سبز الا تا هر روز زرده شام ز رنگ شفق اسفر گردد

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۶)

### انگام

تلفظی کم کاربرد از واژه «هنگام» است که در لغت نامه دهخدا تنها از کمال اسماعیل برای آن شواهدی آمده است و در بیکره‌های موجود نیز شواهد بسیار اندکی دارد که اکثراً از همان کمال اسماعیل اصفهانی است:

اسم بی‌جسم بود خصم تو کنگام ظهور راست چون صورت تون بود و قش زیاد

(همان: ۲۰۲)

### ایلواره

واژه «ایلواره» در لغت نامه دهخدا نیامده است و نویسندگان مقاله حاضر نیز با جست‌وجو در بیکره‌های موجود از جمله کتابخانه دیجیتال نور و نورمگز و بیکره فرهنگستان زبان و ادب فارسی، آن را نیافتند و در جایی اشاره‌ای به این لغت ندیدند. با توجه به اینکه در بیت ذوالفقار شروانی این لغت در تناسب با «دهن» و «یشک» (دندان تیز و بُرنده جانوران) و «ناب» (دندان) آمده است، باید گونه‌ای دیگر از لغت «آرواره» باشد. در گویش شوشتری نیز به آرواره «ایلوار» می‌گویند (نیرومند، ۱۳۵۶: ۲۲):

پیل به خرطوم از ایلواره کشد یشک شیر به پنجه برون کند ز دهن ناب

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۲۴)

بار دیگر نیز چنین تصویری را با همین واژه ساخته است:

از بیم تو که جان دلیران کند دژم وز سهم تو که کرده گردان کند کباب  
ببران ز ایلواره برون آورند یشک پیلان نهان کنند به خرطوم خویش ناب

(همان: ۲۳۲)

**بدید**

از نسخه دیوان ذوالفقار شروانی چنین برمی آید که تلفظ این لغت نزد وی «بدید» بوده است (برای نمونه نک: همان: ۲۵۰) و در هیچ جایی از دیوان او تلفظ «پدید» دیده نمی شود (در باره «بدید» نیز نک: راستی پور، ۱۳۹۸: بیست و پنج تا سی و یک).

**بزان، سرنبشت، ترایدن**

ابدال «ب» به «و» و برعکس در واژه های فارسی رایج است. «بزان» گونه ای دیگر از لغت «وزان» است که در متون فارسی شواهدی دارد ولی اندک تر از شواهد «وزان» است.

سموم عفت را گردد رون بر دوحه گلین نسیم لطف را آید بزبان بر لعه مجمر  
بجای شعله از اطراف این گردد رون زمزم بجای غنچه از اغصان آن بیرون دمد اخگر

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۳)

دیگر لغتی که با این تلفظ در دیوان ذوالفقار شروانی به چشم می خورد، سرنبشت است:

زان شدم همچو خامه سرگردان کین همه سرنبشتم از خط اوست

(همان: ۴۴۸)

همچنین است لغت «ترایدن»:

ز رشک خاک درت هر زمان چو خوی بتراید بجای قطره شرار از مسام چشمه حیوان

(همان: ۱۴۲)

**بنهان**

از نسخه دیوان ذوالفقار شروانی چنین برمی آید که تلفظ این واژه نزد او، یا دست کم نزد کاتب نسخه در سده هشتم، «بنهان» بوده است و جز این صورت در نسخه دیوان او نیامده است. این نکته از آنجا تأیید می شود که کاتب، در بسیاری از موارد «پ» را با سه نقطه نوشته است، از جمله در صفحه ۲۰۸ دیوان که «پسته» و «پروانه» و «بنهان» آمده است. نیز صفحه های ۲۵۰، ۲۷۵، اما هیچ گاه «بنهان» نوشته است. بیت زیر تلفظ «بنهان» را تأیید می کند و نشان می دهد نمی توان این واژه را «بنهان» خواند:

گرچه همچون اثر لطف خدا در همه حال روزکی چند عیان بود که بنهان آمد

(همان: ۳۰۱)

**بورق**

معرّب بورق و آن نوعی غذاست. در معنی نوعی غذا در متون ادب فارسی، از سده نهم و بعد از آن شواهدی دارد و در شواهد پیش از این سده ظاهراً بورق به معنی «یکی از عقاریر اصحاب کیمیا» است نه نام غذا.



هر دشمنی که با وی ندان کینه سلید گردد غذاش بورق با سُرّه ضفادع

(همان: ۶۲)

### پتیاره

یکی از لغات بحث‌انگیز در دیوان ذوالفقار شروانی، که به صورت مکرر نیز در این دیوان آمده است، «پتیاره» یا «بتیاره» است. این واژه در دیوان چند جا به صورت آشکار به صورت «پتیاره» کتابت شده است و معنایی به جز معنای رایج این واژه در فرهنگ‌های فارسی یعنی «بلا، فتنه، دشمنی، آفت، عیب، دیو، دشنامی قبیح که زنان را گویند» دارد. در مدخل «پتیاره» در لغت‌نامه دهخدا به نقل از جهانگیری معنی «شدت و سختی و نفاذ حکم» برای لفظ پتیاره با شاهی از ذوالفقار شروانی آمده است:

گردش افلاک با پتیاره حلمش خجل صورت تقدیر در آئینه علمش عیان

و نیز معنی «خجلت، شرمندگی» با این بیت از ذوالفقار شروانی در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل پتیاره آمده است:

ای خواجه ای که سرعت سالی عزم تو پتیاره تحریک باد بزبان دهد

و در ادامه آمده است: «در فرهنگ جهانگیری این معنی را در ذیل لفظ پتیاره آورده و بیت مذکور نیز شاهد آمده است. اما رشیدی گوید که پتیاره در این بیت مصحف لفظ پیغاره است». اما با توجه به کاربرد وسیع واژه «پتیاره/بتیاره» در دیوان ذوالفقار شروانی، و اینکه نویسندگان مقاله حاضر در دیوان او لفظ «پیغاره» را نیافتند، اینکه این لفظ مصحف «پیغاره» باشد چندان محتمل نیست. به نظر می‌رسد مؤلف فرهنگ جهانگیری نیز این دو معنی را با توجه به ابیات ذوالفقار شروانی، خود بر ساخته است. یعنی نسخه‌ای از دیوان ذوالفقار شروانی را در دست داشته است و چون معانی معمول «پتیاره» در ابیات ذوالفقار شروانی معنی نمی‌دهد، مؤلف فرهنگ از نزد خود معنی تراشی کرده است.

در این بیت اخیر در دیوان ذوالفقار شروانی، این لغت بیشتر شبیه «تبیاره» نوشته شده است (ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۱۸). تبیاره ظاهراً و با توجه به آنچه در لغت‌نامه دهخدا آمده است، به معنی تب و لرز است. در لغت‌نامه برای این لفظ شاهی نیامده است و در مدخل «تبیازه» شاهی از غضابری درج شده است. به هر روی «تبیاره» و «تبیازه» در متون ادب فارسی شاهی ندارد به جز یک شاهد از ابوالعباس ربنجی که در کتاب شاعران بی‌دیوان که در آن «تبیازه» با قید شک و تردید (?) نقل شده است (مدبری، ۱۳۷۰: ۱۳۶). به هر روی «تبیاره» نیز در این بیت معنی چندان روشنی به بیت نمی‌دهد و با فرض «تبیاره» بودن این واژه در این بیت اخیر، باز هم مشکل معنی لفظ «پتیاره/بتیاره» در سایر بیت‌ها به قوت خود باقی است و به هر روی در ابیات زیر به هیچ روی معنایی منفی ندارد:

گر ز بتیاره مشکین‌قمش در خط ملند نقش چین و بت مانی و نگار ارزنگ

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۳۵۴)

بتیاره بنفشه و مشاطه خوری آرایش صنوبر و پیرایه گلی

(همان: ۱۷۵)

**تارا**

به معنی «تاری» و «تاریک»، در فرهنگ‌های در دسترس و نیز در پیکره‌های بررسی شده شاهدهی برای آن پیدا نشد، در قصیده‌ای با لغاتی نظیر «فلک‌فرسا» و «هزارآوا» هم‌قافیه شده است:

زهی ز رای تو در قیر دیده چشمِ ضریب      نشانه قدم مور در شبِ تارا

(همان: ۲۹۴)

**جلمود**

یکی از معانی واژه عربی جلمود، خرسنگ است که با توجه به پیکره‌های در دسترس، در متون فارسی تا سده دهم به جز دو شاهد از سده ششم (اخصیکتی، ۱۳۳۷: ۱۱۴؛ امیر معزی، ۱۳۱۸: ۱۳۵) شاهد دیگری ندارد.

گر بود کلمش چون چشمه آب لذر سنگ      ناقه‌کردار برآید ز مسام جلمود

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۹۲)

**چقمق**

لفظ «چقمق» تلفظی دیگر از لغت ترکی «چقماق» به معنی آتش‌زنه است که در متون فارسی تا سده دهم به جز در فرهنگ دستور الاخوان (دهار، ۱۳۵۰: ۲۱۸) متعلق به سده نهم، در متن فارسی دیگری دیده نشده است:

لذر دیر دشمن با شیشه و سم و      از باد خاست گوگرد از گرد زاد چقمق

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۱۵)

**خورم/خورمی**

خورم تلفظی کهن است از خرم که در لغت‌نامه دهخدا نیز معنی شده است (یادداشت به خط مؤلف) ولی شاهدهی ندارد. در دیوان ذوالفقار شروانی، در موارد متعدّد این لفظ به کار رفته است و لفظ «خرم» مشاهده نشد:

ز نعمت همه را فربه است شخص نزار      به دولت همه را خورم است جان نژند

(همان: ۷۶)

نشست خورم و شلان چلک بود و نوبش      نه هیچ غم ز رقیب [و] نه هیچ بیم ز عائل

(همان: ۱۱)

چو در بسطن دولت گشت پرور تخم قبالت      نهال خورمی بشان و بیخ حلسن برکن

(همان: ۲۸)

**دستونجن**

دستونجن به معنی دستکش و بازوبند، در لغت‌نامه دهخدا مدخل نشده است و در متون فارسی از ابتدا تا سده ششم تنها در چهار متن شواهدی دارد (سورآبادی، ۱۳۳۸: ۱۰۲۳/۲ و ۲۲۷۳/۴؛ ترجمه قرآن ری، ۱۳۶۴: ۲۸۳-۲۸۲، ۳۲۴، ۴۹۹؛ ابوالفتح رازی، ۱۳۷۶: ۶۹/۲۰؛ مصادراللغه، ۱۳۷۷: ۱۵۵، ۱۶۱، ۳۷۵) و بعد از سده ششم شاهدی برای آن یافته نشد. این لغت گونه دیگری از لغت «دست‌برنجن» است. با توجه به آمدن آن در دیوان ذوالفقار و جا گرفتن آن در وزن «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن»، ثابت می‌شود که این لغت وجود داشته است و در چهار متن دیگر، حاصل تحریف و تصحیف نیست:

ای شره را ز طوق کمیت تو دستونجن وی زهره را ز نعل سمند تو گوشواره

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۶۲).

**دلخک**

«دلخک» را به معنی «دلک» یا اسم شخصی خاص در دربار سلطان محمود غزنوی با همین تلفظ در دیوان ذوالفقار شروانی می‌یابیم که در لغت‌نامه دهخدا و پیکره‌های در دسترس موجود نیست و این نام در متون فارسی به صورت «طلخک» به کار رفته است:

ز هزل دم نزنم وز مضحک و مضحک و گر زخم بودم دلخک و ربابی اسیر

(همان: ۱۳۳)

**رزین**

در نسخه دیوان ذوالفقار شروانی، به روشنی «رزین» آمده است و نمی‌توان آن را مصحّف و محرّف «زرزین» دانست. «رزین» را دهخدا به معنی رزفین «زرزین و آنچه بدان در را بندند» دانسته است و یک بیت از شاعری ناشناس به نقل از فرهنگ شعوری به شاهد آورده است. در پیکره‌های موجود از جمله کتابخانه دیجیتال نور و نورمگز و پیکره فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز شاهدی برای این لغت پیدا نشد. در گویش شوشتری امروزه به چفت و بست در رژه می‌گویند (نیرومند، ۱۳۵۶: ۲۱۷) که تلفظی از «رزین» می‌تواند باشد.

برای زایر نیل عطات بی منت به روی سایل باب سخات بی رزین

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۱۹۸)

**سبات**

به معنی خواب سبک و خفی یا ابتدای خواب در سر (لغت‌نامه دهخدا). این واژه در لغت‌نامه دهخدا بدون شاهد آمده است ولی در متون فارسی شواهدی دارد.

نیافت خنجر برای عقل زنگ سفه ندید دیده بیدار حزم کحل سبات

(همان: ۶۴)

**ستا**

به معنی نیکویی و بخشش، در لغت‌نامه شواهدی برای آن نیامده است.

اندر جزای دشمن و ندر ستای حسد هنگام خشم سازی از مرحمت وسایل

(همان: ۶)

### سرخاب

در مواضع مختلف به جای نام خاص «سهراب»، «سرخاب» آورده است، البته «سهراب» نیز در نسخه دیوان وی یافته می‌شود:  
گردون خرف کو همه نیرنگ و فسون است زالیست کز لو رستم و سرخاب زبون است

(همان: ۲۷۵)

### سوراخ

این واژه در پیکره‌های در دسترس یافته نشد. این لغت یک بار در دیوان ذوالفقار شروانی به صراحت و روشنی آمده است و ظاهراً باید آن را تلفظی از «سوراخ» دانست، در بیت پایانی قطعه‌ای که در هجو شخصی به نام شمس‌الدین بقجه گفته است می‌گوید:

کزدم مرگش ندا کناد که اینک رفت به سوراخ مار شمسک بقجه

(همان: ۴۲۶)

### شاع

به معنی آشکار و شایع و فاش. در لغت‌نامه دهخدا شاعدهی ندارد و در متون ادب فارسی نیز به نظر نرسید:  
تا شد جفای هجر تو بر عمرو و زید شاع آمد بالای عشق تو بر خاص و عام عام

(همان: ۶۶)

### شقاقل

نوعی گیاه است که به آن گزر صحرائی گویند و معتقد بوده‌اند در افزایش قدرت جنسی مؤثر است. در متون پزشکی فارسی از سده چهارم به بعد شواهدی دارد ولی در متون ادبی فارسی به جز در بیتی از ناصر خسرو، ظاهراً جایی به کار نرفته است (ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۳۴۱).

برغم خاصیت همور و ضد طبع پیوسته در قلیم بلبلیشش که چون نسلش شد ربین  
شقاقل بشکند باه و نمیلد کوک بیداری کد خون تیره عتب و فزاید درد سر چلن  
(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۸)

### صایغ

به معنی زرگر و ریخته‌گر. در لغت‌نامه دهخدا بدون شاهد آمده است. در متون ادب فارسی از ابتدا تا سده دهم شواهد اندکی دارد.  
نموده بر رخ افلاک این از لبروی خفته نموده در شب تاریک آن از چهره انور  
به طرز باره سیمین وری کوره صلیغ به سان قرصه زرین درون بوتنه زرگر  
(همان: ۲)

### عذل

واژه عربی عذل به معنی سرزنش و نکوهیدن، در لغت‌نامه دهخدا بدون شاهد آمده است و در متون فارسی تا سده نهم در معدود متونی به کار رفته است (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۷۳؛ منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۸۴: ۱۳۶؛ ملطیوی، ۱۳۸۳: ۳۰۹؛ سنایی، ۱۳۵۹: ۷۵؛ ابوالفتوح، ۱۳۷۶: ۱۶/۲۰۷).  
ملیم و مهر رویت لیمن ز طعن طعن  
ملیم و خاک کویت فارغ ز عذل عاذل

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۴).

### غلاله

واژه غلاله، تلفظ دیگری از واژه فارسی گلاله به معنی زلف و دسته موی است که در متون فارسی سده پنجم تا دهم شواهد بسیار اندکی دارد (سنایی، ۱۳۸۲: ۱۱۸) و شاهدهی که در لغت‌نامه دهخدا از منوچهری ذیل این معنی آمده است یعنی بیت «تا گرد دشتها همه بشکفت لاله‌ها/ چون درزده به آب معصفر غلاله‌ها»، به این معنی نیست و به اشتباه ذیل این معنی آمده است، بلکه به معنی نوعی نسبیج و بافتنی است. اما در ابیات زیر از ذوالفقار شروانی به همان معنی زلف و دسته موی است:

تا بر سمن غلاله سنبل کشی بود  
چون عندلیب بر گل رویت هزار زار

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۶۵)

چو زلف ملرخن کرده از غلاله مشک  
سواد خط تو در گردن ستاره طناب

(همان: ۴۱)

### کمانچه

ذوالفقار شروانی آن را به معنی مشهور «ساز موسیقی» به کار نبرده است بلکه به معنی شکل شبیه به کمان به کار برده است. در بیت زیر ذوالفقار شروانی، شکل طغرا را «کمانچه» خوانده است:

تو توملنی با تیغ از آن سبب مه و سال  
چو تیر شد ز تو کار کمانچه طغرا

(همان: ۲۱۱)

### کوارع

برای این لفظ معانی مختلفی از جمله پاچه‌های گوسفندان و مردمان فرومایه آورده‌اند اما معنی «گله‌های اسبان» در این بیت از ذوالفقار شروانی مناسب‌تر به نظر می‌رسد. این لفظ در متون فارسی هیچ شاهدهی ندارد.

گردد هر آنک گردد با تو فراخ‌پیدان  
از چرخ صولجانی سرگشته چون کوارع

(همان: ۳۸)

### گاج

به معنی لوچ و احول، در لغت‌نامه دهخدا یک شاهد از مولوی برای این لغت آمده است و در پیکره‌های در دسترس شاهد دیگری برای آن یافته

نشد:

ترا بجز تو نیند شیشه و مثل لچه به جست‌وجوی نظیر تو اختر آید گاج

(همان: ۲۴۷)

### فاقع

به معنی زرد پررنگ، در لغت‌نامه دهخدا بدون شاهد آمده است و در متون فارسی از ابتدا تا سده دهم، کمتر از ده شاهد دارد.

ربع مخالفانت روی معاندانت هم گشته قاع صفصفه هم بوده زد فقع

(همان: ۳۹)

### نسمه

این واژه عربی به معنی یک بار دمیدن نسیم است و در لغت‌نامه دهخدا بدون شاهد آمده است و در پیکره‌های در دسترس، شاهی برای آن در متون فارسی پیدا نشد:

دولت بلا که کرد از نسمه اخلاق تو دوحه تحقیق نشو و گلین معنی نما

(همان: ۲۴۳)

به نسمه نفس رفتت که چاکر را نفس ز غیبت او گشت نفثه المصور

(همان: ۱۴۸)

### نیمور

به معنی آلت تناسلی مرد، کاربرد این واژه طبق پیکره‌های در دسترس در سده‌های ششم و هفتم و ظاهراً تنها در تعدادی متن محدود (سوزنی سمرقندی، ۱۳۴۴: ۲۶، ۳۹، ۹۷، ۳۸۴، ۳۸۹ و...؛ قمری آملی، ۱۳۶۸: ۶۳۶) آمده است و بعد از آن در متون فارسی به کار نرفته است و بعدها در سده‌های سیزدهم و چهاردهم هجری برخی از شاعران کهن‌گرا نیز آن را به کار برده‌اند (قائمی، ۱۳۳۶: ۴۶۷؛ ادیب‌الممالک فراهانی، ۱۳۸۴: ۴۵۳).

نیمور سخت من که برد بلش آب سنگ یکبارگی ببرد ز من وزن آب و سنگ

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۵۶)

### یاسیج

یاسیج تلفظی دیگر از لغت یاسج به معنی تیر پیکان‌دار است که در لغت‌نامه دهخدا بی‌تی از منوچهری به عنوان شاهد آن آمده است و در پیکره‌های در دسترس نیز جز همین بیت و شاهی از مرزبان‌نامه (وراوینی، ۱۳۵۵: ۴۷۱) شاهد دیگری برای آن پیدا نکردیم:

نطفه را هیئت شمشیر کند در اصلاب بچه را صورت یاسیج دهد در ارحام

(همان: ۲۰۸)

## ۵-۲. واژه‌های مرکب و ترکیب‌ها

ذوالفقار شروانی واژه‌های مرکب فراوانی را در ضمن اشعار خود به کار برده است که برخی از این واژه‌ها بسیار کم کاربرد است به گونه‌ای که به نظر می‌رسد برخی از این واژه‌ها را ذوالفقار شروانی با توجه به قابلیت‌های زبان فارسی، خود ساخته است، یا جزو نخستین کسانی است که این لغات مرکب را به کار برده است و شاعران بعدی از وی اقتباس کرده‌اند.

### انفع الاقوال

به معنی «سودمندترین گفته‌ها»، در متون ادب فارسی به کار نرفته است:

رون ز ملحت تو گفته انفع الاقوال خرد ز پایه تو دیده ارفع الدرجات

(همان)

### بحر فیض

صفت مرکب بحر فیض به معنی شخصی که دارای بخششی مانند دریاست در متون ادب فارسی دیده نشده است جز دو بار در آثار قمری آملی (سده هفتم) (قمری آملی، ۱۳۶۸: ۵۲۷) و عصمت بخارایی (سده نهم) دیده نشده است:

از دست بحر فیضش تشویر بحر ممسک وز طبع کان نوالش تلوین کان مدخل

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۵)

### برگ چینی

این ترکیب در متون فارسی تا سده دهم به جز در دیوان فرید احول (۱۳۸۱: ۶۹) دیده نشده است.

سرخ رو آمد و بر سبز ز احسان تو آز راست چین آخر و چون اول برگ چینی

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۵۵)

### بلاخانه

بلاخانه به معنی خانه بلا، در متون ادب فارسی شواهد اندکی دارد و تمامی شواهدی که در پیکره‌های موجود یافت می‌شود متعلق به سده‌های بعد از زندگی و کار ذوالفقار شروانی است:

تا بود لازمه شادی و غم خوف و رجا این بلاخانه محنت کده یعنی دنیا  
حاسدت لازمه خوف و محن باد و بود از بلا و غم دنیاش چو دنیای عقبی

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۳۵)

**بنت‌العنقود**

این ترکیب بر روی هم به معنی «دخترِ رز» است و در متون ادب فارسی تا سده دهم دیده نمی‌شود و خود لفظ عربی عنقود به معنی خوشه انگور نیز شواهد بسیار اندکی (بازده شاهد) در متون فارسی دارد.

حسبت عصمت عدلش نبود نادر اگر چادر ستر کشد بر سر بنت‌العنقود

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۹۲)

**تیزجولان**

صفت مرگب به معنی دارای جولان تیز و تند، در پیکره‌های موجود شاهدهی برای آن پیدا نشد:

هم اندر امتثال امر جزم از قوت نافذ سر اندر چنبر آورده قضای تیزجولان را

(همان: ۲۵۰)

**جلوه‌جای**

اسم است به معنی مکان جلوه کردن و در متون فارسی شاهدهی ندارد:

خاطرت از پیشگاه وحی سازد جلوه‌جای فکرت در دارملک غیب دارد بارگاه

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۲۰۰)

**دشنه‌کش**

گشونده دشنه. در متون فارسی تا سده هشتم شاهدهی برای آن پیدا نشد:

دشنه‌کش همچو شهابست و بود دشنه‌نما نیزه‌ور همچو سماکست و بود نیزه‌گزار

(همان: ۸۷)

**دشنه‌نما**

دارای ظاهری به مانند دشنه. در متون فارسی تا سده هشتم یافته نشد:

دشنه‌کش همچو شهابست و بود دشنه‌نما نیزه‌ور همچو سماکست و بود نیزه‌گزار

(همان)

**روباه‌حیل**

صفت مرگب است به معنی «بسیار حيله‌گر همچون روباه» و ظاهراً به‌جز قمری آملی (۱۳۶۸: ۸۲) در متون ادب فارسی تا سده دهم کسی آن را به کار نبرده است.

تو شه در چمن عیش گزاین چون شیر خصم روباه‌حیل خسته دندان گراز

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۸)



### سنبل سلب

صفت مرگب به معنی دارنده پوششی از سنبل، این واژه در متون ادب فارسی تا سده ۱۰ دیده نمی‌شود:

دلم زلفش لرد لدر هر گره پنجه شست      کز زره صد حلقه سنبل سلب بر گل شکست

(همان: ۶۸)

### سنگ جان

سنگ جان در لغت نامه دهخدا به نقل از ناظم الاطباء، «سنگدل، بی‌رحم، ظالم» معنی شده است و شاهی برای آن نیامده است. با بررسی پیکره‌های متون فارسی از ابتدا تا سده دهم درمی‌یابیم این واژه در متون فارسی تا سده هفتم شاهی ندارد و پس از آن در دیوان امیر خسرو دهلوی (امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۷: ۳۰۱)، و در سده هشتم در دیوان اوحدی (اوحدی، ۱۳۴۰: ۱۲۳) شاهی دارد.

سنگ جان حلسد تو سرزیش حلقه را      زیر تیشه است اگر خود همه تن مسین است

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۵۵)

### شب غلاله

دارای گلاله‌ای به مانند شب سیاه. نیز نک: غلاله در همین مقاله:

چنان شلست که بی کلک شب‌غلاله لو      ز شام بر رخ خورشید سایه بان نرسد

(همان: ۱۰)

### طنز زدن

این فعل مرگب که به معنی تمسخر کردن است در متون فارسی به نظر نرسیده است.

خانه شاعر ازو طنز زند بر صراف      دامین سایل ازو طعنه کند بر صراف

(همان: ۲۰۶)

### کاشف البلوی

به معنی از بین برنده بلیه، در لغت نامه دهخدا نیامده است و در متون فارسی تا سده دهم نیز شاهی ندارد:

کفایت تو به هر حال کثف البلوی      عنایت تو به هر کار قاضی الحاجات

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۶۵)

### کان نوال

صفت مرگب کان نوال به معنی کسی یا چیزی که بخشش وی به اندازه یک معدن است، در آثار ادب فارسی تا سده نهم تنها یک شاهد در دیوان سیف اسفرنکی (۱۳۵۷: ۲۷۶) دارد.

ز دست بحر فیض تشهر بحر ممسک      وز طبع کان نوالش تلوبین کان مدخل

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۵)

## کوکونان

این قید مرکب در متون فارسی تنها در دیوان سنایی (سنایی، ۱۳۵۹: ۵۲۵) و کلیات شمس (مولوی، ۱۳۵۶: ۱۰۳/۴) دیده شده است. کوکونان چو فاخته‌ام در پیت که هست روزم ندیم صلصل و شب غمگسار سار

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۶۵)

## مرجان ازهار

صفت مرکب به معنی «دارای شکوفه‌هایی از جنسِ مرجان». در متون فارسی به نظر نرسیده است:

افعی کاهربایبکر یاقوت‌زبان شجر لعل‌نما غنچه مرجان‌ازهار

(همان: ۸۷)

## مزمرنواز

به معنی نوازنده ساز مزمر، در متون ادب فارسی تا سده هشتم به نظر نرسیده است:

به بزمش که ناهید مزمرنواز چو عود آمد از شوق خنیاگری  
برسم گل‌افشان شود هر سحر پر از نرگس این طاق نیلوفری

(همان: ۶۰)

## نیل اندون

«نیل اندون»، تلفظ و گونه دیگری از واژه «نیل اندود» است، در واقع در بیتی از ذوالفقار شروانی، «اندون» به جای «اندود» (بن ماضی اندودن) در ساختن واژه‌ای مرکب به کار رفته است. در لغت‌نامه دهخدا ذیل «اندون» به نقل از فرهنگ ناظم‌الاطباء - که فرهنگی نسبتاً جدید است - آمده است: «گج، مرهم، مشمع». با بررسی پیکره‌های موجود، درمی‌یابیم که «اندون» به جای «اندود» شواهد بسیار اندک در متون فارسی دارد. در البلغه، از فرهنگ‌های سده پنجم، «طیان» به «اندون‌گر» تعریف شده است. در راحة‌الصدور، بیتی از مجیر بیلقانی آمده است که در آن لفظ «زراندون» به کار رفته است (راوندی، ۱۳۳۳: ۳۰۵) و رکن دعوبدار قمی نیز «زراندون» را به کار برده است (دعوبدار قمی، ۱۳۶۵: ۱۲۷). دیگر شاهد برای واژه زراندون، در ابومسلم‌نامه (۱۳۸۰: ۵۱۸) از نویسنده‌ای ناشناس در سده دهم است.

بی تو از گوهر پاک از فلک پیروزه جزع پر لولو منثور و در مکتونند  
بی تو ای بحر کرم تا غمشان گشت محیط دیده چون دجله ازین قلمز نیل‌اندونند

(ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۱۳۶)

## یافه‌اندیش

صفت مرکب به معنی کسی که دارای اندیشه بیهوده و هذیان‌مانند است. با بررسی پیکره‌های در دسترس درمی‌یابیم این لغت و نیز گونه دیگر آن «یاوه‌اندیش» در متون فارسی به کار نرفته است:

ولنگ با هیبت او خولده فسله ز سموم یافه‌اندیش‌تر از خاطرِ نادان آمد

(همان: ۳۰۲)

## ۶. نتیجه‌گیری

دیوان ذوالفقار شروانی، گویندهٔ توانای سدهٔ هفتم، دیوانی است مفصل و علاوه بر ارزش‌های ادبی و تاریخی، دارای واژه‌های نادر و نایاب بسیاری است که در این مقاله تعدادی از آن‌ها را برشمردیم و این دیوان می‌تواند و باید به نحو شایسته‌ای به صورت حروفی و انتقادی به چاپ برسد و به‌عنوان منبعی از لغات در پیکره‌های فرهنگ‌نویسی از آن استفاده شود.

## سپاسگزاری

از آنجا که اکثر منابع مورد استفاده در مقاله حاضر در کتابخانه گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی موجود بوده و در آنجا مورد استفاده نویسندگان مقاله حاضر قرار گرفته است، نویسندگان بر خود واجب می‌دانند از استاد علی‌اشرف صادقی و سایر مسئولین گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و کتابخانه این گروه نهایت سپاس خود را اعلام دارند.

## پی‌نوشت

۱. هجو «عسکر» و «اهواز» از شهرهای همجوار شوشتر در دیوان او دیده می‌شود (ذوالفقار شروانی، ۱۹۳۴: ۴۳۴).

## منابع

- آذر بیگدلی (۱۳۴۰) آتشکده، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر.
- ابوالفتح رازی (۱۳۷۶) *روض الجنان و روح الجنان*، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابومسلم‌نامه (۱۳۸۰) تصحیح حسین اسماعیلی، تهران: معین، قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران.
- اخصیکتی، اثیرالدین (۱۳۳۷) دیوان، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: کتابفروشی رودکی.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمدصادق (۱۳۸۴) زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: انتشارات قدیانی.
- اسفرنگی، سیف‌الدین (۱۳۵۷) دیوان، تصحیح صدیقه زبیدی، مولتان: قومی ثقافتی مرکز بهبود.
- امیر معزی، محمد بن عبدالملک (۱۳۱۸) دیوان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- امیرخسرو دهلوی (۱۳۸۷) دیوان، تصحیح محمد روشن، تهران: نگاه.
- اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۴۰) کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی، تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۰) تاریخ‌نامه طبری، تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی <http://search.dadegan.ir>
- ترجمه قرآن ری (۱۳۶۴) تصحیح محمدجعفر یاحقی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- جرفادقانی، ناصح بن سعد منشی (۱۳۴۵) ترجمه تاریخ یمنی، تصحیح جعفر شعار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جمال‌الدین انجو، حسین بن حسن (۱۳۵۱) فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عفیفی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۵) جغرافیای حافظ ابرو، تصحیح صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.
- دعوبدار قمی، رکن‌الدین (۱۳۶۵) دیوان، تصحیح علی محدث، تهران: امیرکبیر.
- دهار، قاضی‌خان بدر محمد (۱۳۵۰) دستور الاخوان، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا و همکاران (۱۳۷۷) لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.

- ذالفقار شروانی (۱۹۳۴) دیوان، چاپ عکسی به کوشش ادوارد ادواردز، لندن.
- رادفر، ابوالقاسم و اصغر اسمعیلی تازه‌کندی (۱۳۹۰) «مضمون‌سازی با برخی احجار کریمه در شعر شاعران سبک آذربایجانی»، کهن‌نامه ادب پارسی، ش ۲، ص ۲۵-۵۳.
- راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۸) دیوان ازرقی هروی، تصحیح مسعود راستی‌پور و محمدتقی خلوصی، «مقدمه»، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۳۳) راحة‌الصدور و آية‌السرور، تصحیح محمد اقبال پیشاوری، تهران: امیرکبیر و کتابفروشی تأیید اصفهان.
- زنگی بخاری، محمد بن محمود (۱۳۷۴) بستان‌العقول فی ترجمان‌المنقول، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۵۹) حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح محمدتقی مدرّس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۲) حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح مریم حسینی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری (۱۳۳۸) ترجمه و قصه‌های قرآن، به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن مسعود (۱۳۴۴) دیوان، تصحیح ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران: چاپخانه سپهر.
- صفری آق‌قلعه (۱۳۸۷) «نام مجد همگر در دیوان ذوالفقار شروانی»، گزارش میراث، ش ۲۱ و ۲۲، ص ۱۱.
- عیدگاه طرهبه‌ای، وحید (۱۳۹۷) «تلفظ چند واژه در شاهنامه»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، تهران: سال هشتم ش ۱، ص ۱۰۹-۱۲۸.
- فریداحول اصفهانی (۱۳۸۱) دیوان، تصحیح محسن کیانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قائنی، حبیب (۱۳۳۶) دیوان، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: امیرکبیر.
- قمری آملی، سراج‌الدین (۱۳۶۸) دیوان، تصحیح یدالله شکری، تهران: معین.
- کتابخانه دیجیتال نور، <https://noorlib.ir>
- گردیزی، ابوسعید (۱۳۴۷) زین‌الاکهار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گنجور، <https://ganjoor.net>
- مدبری، محمود (۱۳۷۰) شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳-۴-۵ هجری قمری، تهران: نشر پانوس.
- مروّجی، فرزاد (۱۳۹۸) «ذوالفقار شروانی»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی.
- مصادر اللغه (۱۳۷۷) تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: دانشگاه تهران.
- ملطوبی، محمد بن غازی (۱۳۸۳) روضة‌العقول، گچساران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد گچساران.
- منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد (۱۳۸۴) عتبة‌الکتبة، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: اساطیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۶) کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو (۱۳۵۳) دیوان، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- ناصر خسرو (۱۳۵۶) سفرنامه، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوّار.
- نورمگز، <https://www.noormags.ir/view/fa/default>
- نیرومند، محمدباقر (۱۳۵۶) واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، تهران: فرهنگستان زبان ایران.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۵۵) مرزبان‌نامه، تصحیح محمد روشن، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

## References

- Akhsikati, A. D. (1958). *Diwan* (R. D. Homayun Farrokh, ed.). Tehran: Rudaki. [In Persian]
- Amir Moezzi, M. A. (1939). *Diwan* (A. Eghbal Ashtiyani, ed.). Tehran: Eslamie Bookstore. [In Persian]
- Awhadi, R. D. (1961). *Dīwān-i Awhadī Marāghēī* (S. Nafisi, ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Azar-e Bigdeli (1961) *Ātashkadāh* (H. Nāseri, ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Balami, A. A. (2001). *Tārikh-nāmey-e Tabari* (M. Roshan, ed.). Tehran: Soroush Press. [In Persian]
- Davidar Qomi, R. D. (1986). *Diwan* (A. Mohaddes, ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Dehar, Q. K. B. M. (1970). *Dastur al-Ekhvan* (S. Najafi Asadollahi, ed.). Tehran: Iranian Culture Foundation. [In Persian]
- Dehkhoda, A. et al. (1998). *Loghatnāme*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Dehlavi, A. (2008). *Diwan* (M. Roshan, ed.). Tehran: Negah Publication [In Persian]

- Esfarangi, S. D. (1978). *Diwan* (S. Zobaydi, ed.). Multan: The Center of National Culture. [In Persian]
- Esmaili, H. (2001). *Le Roman d'Abu Moslem*. Téhéran: Institut Français de Recherche en Iran. [In Persian]
- Farahani, A. M. (2005). *Life and Poetry of Adib al-Mamâlik Farâhâni* (S. A. Musavi Garmarudi, ed.). Tehran: Ghadyani Publication. [In Persian]
- Gardizi, A. S. (1968). *Zayn al-akhbâr* (A. Habibi, ed.). Tehran: Iranian Culture Foundation. [In Persian]
- Ganjoor, [http:// ganjoor.ir](http://ganjoor.ir).
- Hafez Abru, Ab. L. (1997). *Joğrâfiyâ-ye Hafez Abru* (S. Sajjadi, ed.). Tehran: Miras Maktub. [In Persian]
- Idgah Torghabei, V. (2018). "The Pronunciation of some Words in the *Shahname*". *Iranian Studies*, No 8: PP109-127. [In Persian]
- Inju Shirazi, M. J. H. (1972). *Farhang Jahângiri* (R. Afifi, ed.). Meshed: Meshed University Press. [In Persian]
- Isfahani, F. (2002). *Dîvân* (M. Kîyâni, ed.). Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries. [In Persian]
- Jorfadaghani, N. Z. M. (1966). *Tarjama-ye Tarikh-e Yamini* (J. Shoar, ed.). Tehran: B.T.N.K. [In Persian]
- Jowaini, A. (ed.). (1998). *Farhang-i Masâder al-Lughat*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Malatyavi, M. G. (2004). *Rawdhat al-Oqul* (J. Nazari, ed.). Gachsaran: Islamic Azad University of Gachsaran. [In Persian]
- Mewlavi, J. D. M. (1977). *Kolliyât-e Shams* (B. Forouzânfar, ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Modabberi, M. (1991). *Sharh-i Ahwâl va Ashâr-i Shaerân-i Bidîwân dar Qarnhâ-ye 3-4-5*. Tehran: Panous Publication. [In Persian]
- Montajab al-din Badi', A. A. (2005). *Atabat ol-katabat* (M. Qazvini & A. Eqbal, eds.). Tehran: Asatir. [In Persian]
- Moravveji, F. (2019). "Zulfaqar Sharwani". In G. Haddâd Âdel (ed.). *Encyclopedia of the World of Islam*. Tehran: Encyclopedia Islamica Foundation. [In Persian]
- Nasir Khusraw. (1974). *Diwan* (M. Minavi & M. Mohaqquee, eds.). Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Nasir Khusraw. (1977). *Safarnâmah* (M. Dabir Siyâghi, ed.). Tehran: Zavvar Publication. [In Persian]
- Niroumand, M. (1977). *A Dictionary of Shushtri Dialect*. Tehran: Academy of Noor Digital Library, <https://noorlib.ir/> [In Persian].
- Noormags, <https://www.noormags.ir/view/fa/default>
- Qaani, H. (1957). *Diwan* (M. J. Mahjub, ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian]
- Qomri-ye Amoli, S. D. (1989). *Diwan* (Y. Shokri, ed.). Tehran: Moin Publication. [In Persian]
- Radfar, A. & Esmaili Tazekandi, A. (2011). "Guarantying with Some Jewelries in Azerbaijani Style". *Kohan-nâme-ye Adab-e Pârsi*, No 2: 25-53. [In Persian]
- Rastipour, M. (2019). *Diwan-e Azraqi Heravi* (M. Rastipour & M. Kholousi, eds.). Tehran: Library, Museum and Document Center of IRAN Parliament. [In Persian]
- Rawandi, M. A. (1921). *Rahat al-Sudur wa Ayat al-Surur* (M. Iqbal, ed.). Tehran: Amir Kabir & Tayid Bookstore of Isfahan. [In Persian]
- Razi, A. F. (1997). *Rawd al-Djinan wa-Rawh al-Djanaan fi Tafsir al-Quran* (M. J. Yahaghi & M. M. Nasseh, eds.). Mashhad: The Islamic Reaserch Foundation. [In Persian]
- Safari Aqqaleh, A. (2008). "Majd Hamgar's Name in the *Diwan* of Zulfaqar Sharwani". *Gozareshe Miras*, Nos 21-22: 11. [In Persian]
- Sanai, A. M. A. (2002). *Hadiqat-al-Haqiqah va Shariat-al-Tariqah* (M. T. Modarres-e Razavi, ed.). Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Sanai, A. M. A. (2003). *Hadiqat-al-Haqiqah va Shariat-al-Tariqah* (M. Hosseini, ed.). Tehran: IUP Publication. [In Persian]
- Shirwani, Z. F. (1934). *Diwan: The Collected Poems of Zulfaqar Shirwani*, (E. Edwards, ed.). London: British Museum.
- Souzani Samarqandi, M. M. (1965) *Diwân* (N. D. Shâh Hosseini, ed.). Tehran: Sepehr Press. [In Persian]
- Surabadi, A B. A. N. (1959). *Tarjomah va Qessehâ-ye Quran* (Y. Mahdawi & M. Bayâni, eds.). Tehran: University of Tehran. [In Persian]

- The Text Corpus of Lexicography*, Academy of Persian language and Literature (<http://search.dadegan.ir/>).
- Varavini, S. D. (1976). *Marzbān Nāmah* (M. Rowshan, ed.). Tehran: Iranian Culture Foundation. [In Persian]
- Yahaghi, M. (ed.). (1985). *Tarjama-ye Quran-e Ray*. Tehran: Shahid Ravaghi Institute. [In Persian]
- Zangi Bukhari, M. M. (1996). *Bustān al-Uqul fī Tarjumān al-Manqūl* (M. Dāneshpazhūh & I. Afshār, eds.). Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. [In Persian]